

ابن شاذان می گوید: به گوشم خورده بود، که ابوسعید کابلی در کتاب انجیل صحت و حقاقت دین مقدس اسلام را دیده و لذا به سوی آن هدايت شده است و از کابل، برای تحقیق از اسلام خارج گشته، و به آن جا رسیده بود. به هم دین جهت در فکر بودم او را ببینم. تا آن که ملاقاتش کردم و از احوالش پرسیدم، او این طور نقل کرد: من برای رسیدن به محضر حضرت صاحب الامر (ع) زحمت زیادی کشیدم، تا آن که وارد مدینه منوره گشته، مدتی در آن جا اقامت نمودم. در این باره با هر کس صحبت می کردم، مرا نمی می نمود. تا آن که شخصی از بنی هاشم به نام حبی بن محمد عرضی را ملاقات نمودم. او گفت: آن کسی که تو به دنبالش هستی، در صاریا می باشد. با دیدن آن جا بروی. وقتی این خبر را شنیدم، به طرف صاریا براه افتادم. در آن جا به دهلیزی که آن را آب پاشی کرده بودند، وارد شدم. ناگاه غلام سه ماهی از خانه ای بیرون آمد و مرا از نشستن در آن جا نهی کرد و گفت: از این جا بلند شو و برو. هر قدر اصرار کرد، من قبول نکردم و گفتم: نمی روم و به التماس افتادم. وقتی این حالت مراد شد، داخل خانه شد. بعد از لحظاتی بیرون آمد و گفت: داخل شو. وقتی داخل شدم، مولای خود را دیدم که در وسط خانه نشسته اند. هم دین که نظر مبارک حضرت بر من افتاد، مرا به آن نامی که کسی غریب از نزد بکانیم در کابل نمی دانستند، خواندند. عرض کردم: مولاجان خرجی من از بیرون رفته است - در حالی که این طور نبود - وقتی حضرت این جمله را از من شنیدند، فرمودند: نه، خرجی ات هست، اما به خاطر این دروغی که گفتی، از بیرون خواهد رفت. بعد هم مبلغی عطا فرمودند و من هم برگشتم. طولی نکشید که آنچه با خود داشتیم، از بیرون رفت و مبلغی را که به من عطا کرده بودند، ماند. سال دوم هم به صاریا مشرف شدم، اما آن خانه را خالی یافتیم و کسی در آن جانبود

کمال الدین ج 2، ص 17، س 16